

انقلاب یا رفرم ، سرنگونی یا همه پرسی

روزها و هفته های اخیر ، صحنه سیاسی ایران مواجه با دو رخداد متفاوت و در عین حال در ارتباط با یکدیگر بود . **کنش** اروپا در ارائه آلترناتیوی از درون و **واکنش** "مجاهدین خلق" در اعلام فراخوان برای رفراندوم در ایران ! هر دوی این رخدادها بدرجاتی معادلات سیاسی معمول را درهم ریخته و تعادل جدیدی را در صف بندیهای سیاسی موجود ایجاد نموده اند .

در گل فرورفتن آمریکا در باتلاق عراق و شکست راسیستهای حاکم بر اسرائیل در استفاده از حضور نظامی آمریکا در منطقه در راستای پیشبرد سیاستهای فاشیستی خود در خاورمیانه ، پارامتر اروپا را در معادله قدرت **اندکی** پررنگتر کرده است . با این حال همین **اندکی** کافی بود که دست و زبان اروپا را در رابطه با تعیین تکلیف " رژیم سیاسی " ایران ، بازتر کرده تا آنجا که نه تنها اقدام به ارائه " آلترناتیو " برای آینده ایران می کند بلکه با رد خواسته آمریکا در رابطه با ارائه مورد ایران به شورای امنیت سازمان ملل در راستای جلوگیری از فعالیتهای اتمی رژیم ، اهرم های فشار سیاسی و نظامی بر روی رژیم " جمهوری اسلامی " را نیز **موقتاً** با عقب نشینی آمریکا در سازمان جهانی انرژی اتمی ، از زیر تسلط مطلق ایالات متحده خارج می کند !

آلترناتیو اروپا

طی مقالات گذشته اشاره کرده بودم که اروپا تمامی تخم مرغ های خود را در رابطه با ایران ، به تمام و کمال در سبد " اصلاح طلبی " و تحول از درون گذاشته است . شکست مفتضحانه سرمایه گذاری بر روی جریان خاتمی و اصلاح طلبان قلبی سربرآورده از درون رژیم صاحبمرد " جمهوری اسلامی " ، شعبده بازی جدیدی را ایجاب می کرد ! اگر که سرمایه گذاری بر روی مرتجع لمپنی مثل " لئخ والسا " در نهایت پیروزی سیاست " تحول از درون " در لهستان کمونیستی ! را آنها در زیر دماغ ابرقدرت شوروی بدنبال داشته است ، چرا نیابستی که در ایران اسلامی ! نیز چنین چیزی امکان پذیر باشد ؟ مشکل فقط اینجاست که در **قحط الرجالی** که بر " پوزیسیون " و " اپوزیسیون " حاکم است ، **چهره** مناسب و مطلوبی که هم منافع غرب را بتواند تامین کند و هم توان جمع آوری نیروهای تحول طلب را حول خود داشته باشد ، موجود نیست ! پس باید ابتدا **چهره** را ساخت !

موضع آمریکا

در جریان وقایع خرداد و تیر امسال ، بی بتگی و بی پایگی اجتماعی آلترناتیو مطلوب آمریکا یعنی جریان سلطنت طلب ، برای چندمین بار به معرض نمایش گذاشته می شود . در این مقطع آمریکایی ها از یک سو با فشار بر روی فرانسه اقدام به قفل رهبری سیاسی مجاهدین کرده و از سوی دیگر با فعال نمودن شبکه های تلویزیونی متعلق به جریانات سلطنت طلب ، امکان تاثیرگذاری آنان بر حرکت های اعتراضی داخل را تست می کنند . حاصل کار البته چیزی جز اثبات چند باره افلاس و ورشکستگی این جریان در داخل ایران نبود . از این حرکتها آبی برای کسی گرم نمی شود .

باز هم تکرار می کنم که تنها شانس بازگشت سلطنت به ایران فقط و فقط از طریق اشغال نظامی کشور توسط ایالات متحده امکان پذیر است و لا غیر .

با توجه به اینکه از یک سو ، حل و فصل **نظامی** مشکل ایران ، **هنوز** کمافی السابق در دستور کاربازهای آمریکا قرار ندارد و از سوی دیگر نیز **تنها** امکان و **یگانه** ابزار " تغییر از بیرون " یعنی " ارتش آزادیبخش " نیز حاضر به راه آمدن با صاحب خانه اشغالگر نیست ، بنابراین تنها راه باقی مانده ، نزدیک شدن به راه حل اروپایی یعنی سرمایه گذاری بر روی امکان " تحول از درون " می باشد . راه حلی که اگر چه گرد و غبار دوران " جنگ سرد " را بر ناصیه دارد اما در این شرایط که مقاومت عراق ، متجاوز متوهم را همه روزه از آسمان و هن بر زمین سخت واقعیت فرو می آورد ، برای گریز از فرورفتن در باتلاقی دیگر ، تنها راه ممکن می نماید . ضمن آنکه شمشیرهای داموکلس " فعالیت اتمی " رژیم ، " حمایت از تروریسم بین المللی " و " حقوق بشر ! " را نیز همواره بر فراز گردن رژیم " جمهوری اسلامی " ، در دست نگاه داشته است .

فراخوان "مریم رجوی" در رابطه با رفراندوم در ایران نیز چیزی نیست جز پاسخ سیاسی مجاهدین به همین راه حل کذایی "تحول از درون"، در شرایطی که عملا امکان "تغییر از بیرون" نیز زیر علامت سوال است! خوب حالا باید دید که آیا این پاسخ سیاسی تنها یک تاکتیک مرحله ای است و یا مبتنی بر یک بازنگری استراتژیک در برخورد به مقوله قدرت سیاسی و اصل بنیادین سرنگونی قهرآمیز رژیم "جمهوری اسلامی" است!

مسئله دیگر این است که آیا این بار رفتن مجاهدین پشت "شعار رفراندوم" ادامه همان اعلام آمادگی های قبلی برای شرکت در یک انتخابات آزاد زیر نظر سازمان ملل می باشد و یا متفاوت با آنها است!

واقعیت این است که مجاهدین تا کنون هیچ تغییری در استراتژی خود نداده اند. استراتژی مجاهدین همچنان "جنگ آزادیبخش نوین" و ایزاسرنگونی رژیم نیز برایشان کمافی السابق "ارتش آزادیبخش ملی" میباشد.

هرگونه تغییر در استراتژی در این کادر بی تردید از کانال اعلام انحلال "ظرف ارتش آزادیبخش" می گذرد و لا غیر.

مجاهدین تا آنجایی که بتوانند به هیچ قیمتی، حاضر به چشم پوشیدن از پارامتر ارتش در فعل و انفعالات سیاسی آینده نیستند. بهمین دلیل هم کار یک از بالا تا پایینشان در ماه های پراالتهاب و نفس گیر اخیر، حفظ و حراست این ارتش و تلاش برای سالم گذراندن آن از گردنه صعب العبوری بود که بسا قدرتها را تا کنون به قعر دره کشانیده است!

از طرف دیگر گاه در اینجا و آنجا گفته می شود که مجاهدین از اول هم همیشه گفته اند که در صورت امکان انجام یک انتخابات آزاد زیر نظر مستقیم سازمان ملل متحد، حاضرند سلاح هایشان را بر زمین گذاشته و در انتخابات شرکت کنند! البته این درست است! منتها اینجا آگاهانه و یا ناآگاهانه یک مسئله بی اهمیت! از یاد می رود و آن مقوله "ولایت فقیه" است که در گذشته بایستی انتخابات در خارج کادر آن صورت می پذیرفت اما این بار "ولی فقیه" اجازه دارد که حکم اعدام! خود را در پایان انتخابات شخصا توشیح فرماید! با این حساب این "فراخوان رفراندوم" کما و کیف چیز دیگری است!

رفراندوم و ربط آن به پروژه "جبهه همبستگی ملی"

بلافاصله پس از اعلام طرح "شورای ملی مقاومت" در رابطه با تشکیل "جبهه همبستگی ملی" طی مقاله ای در بررسی طرح شورا، تحت عنوان "هرکه برمانیست با ماست!" نوشته بودم:

"برجسته ترین نکته ای که در طرح شورا پیش از هر چیز "تازه" می باشد ماده دوم آن است. در این ماده برای اولین بار پس از ۲۱ سال دیوار قطور میان "انقلاب و رفرم" فرو می ریزد! اینبار دیگر مخاطبین تنها معتقدین به مبارزه مسلحانه و سرنگونی قهرآمیز رژیم نیستند! درهای "جبهه همبستگی ملی" بلحاظ تئوریک، بروی تمامی آنانی که معتقد به "حاکمیت مردم" و در مقابل "تمامیت رژیم" هستند، باز است. بی هیچ شرطی! به همین سادگی! مجاهدین بی آنکه به ساختار شورا دست بزنند با یک ضدهمله سیاسی توپ را به زمین مقابل می فرستند."

دو هفته بعد یعنی درست یکسال پیش در همین روز! طی مطلب دیگری ضمن تاکید بر رو به ایران بودن سمت و سوی طرح جبهه و مخاطبان اصلی آن و همینطور ضرورت حیاتی شکل گیری چنین جبهه ای در شرایط فروپاشی بی تردید رژیم "جمهوری اسلامی" در رابطه با مسئله مرکزی انقلاب یعنی "مسئله هژمونی" نوشتم:

"برای هرکس که از حداقل واقع بینی سیاسی برخوردار باشد، بدیهی است که "هژمونی" بدون تعارف در "صحنه عمل" و نه با ادعا و قیام و قعود حاصل می گردد. یعنی به عبارت ساده تر، نهایتا آن نیرویی در پروسه قیام بطور خودکار هژمونی را بدست می گیرد که موفق شده باشد، بیشترین نیرو را گرد آورده و بهترین سازماندهی را ارائه داده و مناسبترین شعار را برگزیده باشد."

با این تفصیل جدای از اینکه هرکس چه تفسیری از "جبهه همبستگی" داشته و دارد، شعار رفراندوم برای تعویض رژیم در ایران در واقع همان مناسبترین شعاری است که توان گردآوری بیشترین نیرو را در کادر سازماندهی جبهه همبستگی ملی در تغییر و تحولات آتی دارا می باشد. ضمن آنکه ایران گیتی های لمیده در وزارت خارجه آمریکا را نیز در وارد کردن اتهام تروریسم به مجاهدین "خلع شعار" میکند.

رفراندوم و ربط آن با سرنگونی قهرآمیز رژیم " جمهوری اسلامی "

واقعیت این است که رژیم شترگاوپلنگ " جمهوری اسلامی " ، از هیچ ظرفیتی برای پذیرش یک گذار مسالمت آمیز" و انتقال بدون خونریزی " قدرت سیاسی" به مردم ، برخوردار نبوده و نیست . اگر غیر از این بود مقاومت قهرآمیز از آغاز هیچ مشروعیتی نداشت .

بنابراین تا آنجا که به تصاحب قدرت سیاسی و انتقال واقعی حاکمیت به مردم ایران بر می گردد ، یگانه راه ممکن و واقعی ، امروز هم همانگونه که دیروز ، سرنگونی قهرآمیز رژیم جنایتکار حاکم بر ایران در تمامیت آن می باشد .

هر تاکتیک سیاسی و هر شعار مرحله ای نیز که از سوی جبهه انقلاب برگزیده شود فقط تا آنجایی مشروعیت دارد که خلق ید تام و تمام از بالا تا پایین این رژیم ارتجاعی را نشانه رفته باشد. بی هیچ توهمی . باین حال شعار " سرنگونی قهرآمیز رژیم " تنها شعار ما ، یعنی تمامی آنانی است که در تنوری و عمل سیاسی ، خود را روی صفحه مختصات سیاست ، بر روی " مؤلفه انقلاب " می بینند و نه شعار آنهایی که روی همین صفحه ، خود را فقط خارج این رژیم ارزیابی میکنند .

آینده سیاسی ایران به میزان بسیار زیادی متأثر از نوع تنظیم رابطه درست میان ما و آنها خواهد بود . این همان نکته ظریفی است که از دایره فهم " کوتوله های سیاسی " جویای نام بسا فراتر می رود ! هر چند که برخورد اتهاماتی ! چون چپ گرایی و انقلابی گری و روشنفکری و را نیز وارد دیده باشند .

رفراندوم و ربط آن با رادیکالیزه کردن جنبش اصلاح طلبی داخل

در شرایط کنونی " شعار رفراندوم " شعار طیف وسیعی از " اپوزیسیون " و طیف قلبی از " پوزیسیون " می باشد ! واضح است که تفاوت بسیاری میان محتوای مورد نظر هر جریان سیاسی فعال در این طیفها با دیگری وجود دارد . در حالی که یک سر طیف به دلایل قابل فهم ! خواهان یک همه پرسی برای تعیین تکلیف با " ولایت فقیه " اما در کادر همین نظام می باشد ، سر دیگر طیف قاطعانه انجام یک همه پرسی برای " تغییر نظام " را پیشنهاد می کند .

اینکه آیا اساسا امکان همه پرسی در باغ وحش " جمهوری اسلامی " وجود دارد یا نه ، در اینجا مورد بحث من نیست ! برای هر دانش آموز مدرسه سیاست ، واضح و مبرهن است که اگر وحوش حاکم بر ایران از اساس اهل نظر خواهی از مردم بودند ، کار اصلا به اینجا کشیده نمی شد ! اینرا هم که ولی فقیه حاضر شود تا زمانی که در قید حیات است ، تن به رفراندومی بدهد که نتیجه آن بیش از هر کسی برای خود او مثل روز روشن است ، برای من بیشتر یک شوخی بی مزه را تداعی می کند و بس !

اینرا هم که کسی تصور کند که مجاهدین خلق علی رغم اعتقاد راسخ بیست سال اخیرشان مبنی بر اینکه " افعی ، کیوتر نمی زاید " و در حالیکه با چنگ و ناخن از موجودیت " ارتش آزادیبخش " دفاع می کنند ، اعتقاد استراتژیک خود مبنی بر ضرورت " سرنگونی قهرآمیز " رژیم را به کناری گذاشته و به امکان واهی " گذار مسالمت آمیز " در کادر این رژیم دل خوش کرده اند ، نشان از هیچ چیز جز نشناختن آنها ندارد !

بنابراین بحث من فراتر از مسئله " تعیین تکلیف " با تمامیت این رژیم که به اعتقاد من فقط راه حل نظامی دارد ، بیشتر معطوف به سازماندهی " بیشترین نیرو " حول " مناسب ترین شعار " در کادر " اپوزیسیون " این رژیم و " نیروهای اجتماعی " حول و حوش آنها می چرخد .

دنیای سیاست دنیای " تعادل قوا " است ! این واقعیت تنها در میان نیروهای سیاسی عمل نمی کند ، گرایشهای گوناگون اجتماعی را نیز در بر می گیرد . تصاحب " شعار رفراندوم " توسط مجاهدین خواه نا خواه ، سمت و سوی محتوایی این شعار را از خواست رفرمیستی " تغییر در رژیم " به سیاست رادیکالتر " تعویض رژیم " ارتقاء می دهد . از آن گذشته به نیرویی که سالهاست ارتباط ارگانیک خود را با " عنصر اجتماعی " از دست داده و تمامی انرژی مبارزاتی خود را بر روی " عنصر کیفی " سرمایه گذاری کرده است ، زمینه و امکان مانور در میان جامعه را می دهد ! مهمتر از همه ، ایزولاسیون بین المللی مجاهدین را شکسته و حربه " تروریزم " بر علیه آنان را کند می کند .

بعبارت بهتر شعار " رفراندوم " پایبندترین مطالبات " جبهه انقلاب " را با بالاترین مطالبات " جبهه اصلاح " پیوند می زند و اجماع جهانی ! علیه عالیترین مصالح مردم ایران را در هم می شکند !

در پایان بد نیست که اشاره ای نیز به "چهره" عبادی - سیاسی تازه به میدان آورده شده توسط ازما بهتران نمایم! در رابطه با این "فتنه جدید"، از خرد و کلان موضع گرفتند و من سکوت کردم! البته آنچه را که باید گفت، دوست و رفیق "کوروش عرفانی" در مقاله ای تحت عنوان "جایزه مخترع مواد منفجره برای جلوگیری از انفجار اجتماعی در ایران" قلمی کرد. آن مقاله (و فقط آن مقاله) به تاکید امضای مرا نیز با خود همراه دارد.

به این ترتیب فقط مختصر و مفید و بدون ورود غیر ضروری در جزئیات، تحلیل خودم را در ارتباط با ابعاد استراتژیک این طرح و تاثیرات بلا فصل آن بر روند تحولات محتوم سیاسی در آینده ای نه چندان دور، بیان می دارم.

همانطوریکه بارها اشاره کرده ام، پیاده شدن موفق استراتژی کلان "جناح صهیونیستی بازها" در حاکمیت فعلی آمریکا، بدون تغییر رژیم سیاسی ایران، از اساس منتفی می باشد. از طرف دیگر بدلائل گوناگون این تغییر بایستی سیاسی باشد و نه نظامی! گذشته از این بدلیل شکست مفتضحانه "تغییر رژیم" یعنی "پروژه خاتمی"، تنها چاره باقیمانده می شود "تغییر رژیم" این تغییر اینبار بایستی از "بیرون رژیم" انجام بگیرد، که اینهم به لحاظ سیاسی در واقع می شود "تعویض رژیم"! در اینجا یک مشکل کوچکی! وجود دارد بنام "آلترناتیو مطلوب" در این رابطه بطور مفصل در مقاله "تقابل دو تحلیل در نمایش پاریس" توضیح داده ام، به همین دلیل در اینجا فقط می پردازم به "آلترناتیو اروپا".

اروپا و در راس آن دولت آلمان، بدلیل قطع روابط رسمی میان دول آمریکا و انگلیس با دولت "جمهوری اسلامی"، همواره نقش عمده ای چه در زمینه دلالی و چه در رابطه با هدایت و تاثیرگذاری بر روند تحولات داخلی ایران، برعهده داشته است. بویژه که ایران یکی از مناطق عمده مورد رقابت میان "قدرت اروپا" و "ابرقدرت آمریکا" در چارچوب استراتژی کلان "جهان تک قطبی" یا "جهان چند قطبی" پس از پایان جنگ سرد و شکست شرق بوده و هست.

"پروژه خاتمی" اولین اقدام آشکار اروپا برای ایجاد تغییر رژیم بود. در شرایطی که آمریکا هیچ طرح مشخصی در دست نداشت. این طرح که با هدف اعلام شده "اصلاح نظام" وارد صحنه سیاسی ایران گردید، طرحی بود "داخلی - خارجی". به این معنی که استراتژیهای رژیم، امثال "سعید حجاریان" و همپالکیهایش در درون و برون نظام و در کادر "موسسه تحقیقات استراتژیک" رژیم، که خطر انفجار اجتماعی را بدرستی دریافته بودند، ترفند اصلاحات در کادر نظام را بکار گرفتند و آنرا با حمایت "تمامیت" ارتجاع جهانی "پیاده کردند".

ویژگی عمده این طرح و آماج اصلی آن چیزی نبود جز "حفظ نظام". انتخابات نهم اسفند ۸۱ نقطه پایانی بود بر این شعبده بازی و تیر خلاص نهایی بر "پروژه خاتمی" که جنازه آن فعلا روی دست نظام مقدس! مانده است.

"پروژه عبادی" بر خلاف اولی، طرحی است اساسا "خارجی"! با هدف مورد توافق آمریکا و اروپا یعنی تعویض مسالمت آمیز رژیم با آلترناتیو مطلوب.

با این تفاوت که آمریکا بیهوا بر خلاف اروپا، فقط بخشی از تخم مرغهای خود را در این سبد دنیا پسند! گذاشته اند و تخم مرغهای موجود در سبدهای دیگر را هنوز دست نزده اند!

عمده ترین ویژگی این "آلترناتیو مطلوب"، مسالمت جو بودن آن است.

یعنی بایستی که در جریان یک "گذار مسالمت آمیز" ساختارهای سیاسی و اقتصادی رژیم و ارگان های سرکوب آن دست نخورده تحویل آلترناتیو گردند!

برای من مثل روز روشن است که آماج این پروژه، انتخابات ریاست جمهوری آینده است. تا آنروز جهان متمدن! فرصت کافی برای جا انداختن "چهره" تازه به میدان آمده خواهد داشت!

عمده ترین وظیفه "جبهه انقلاب" در این راستا، تنظیم یک رابطه فعال و در عین حال ظریف با این "جبهه اصلاح" است! دست بالا پیدا کردن در "تعادل سیاسی" موجود و رادیکالیزه کردن جنبش اصلاح طلبی بیرون نظام در داخل کشور، چنین تنظیم رابطه ای را ایجاب می کند. در این باره بعدها بیشتر سخن خواهم گفت.

پایان انقلاب یا رفم، سرنگونی یا همه پرسی - ۱۶ آذرماه ۱۳۸۲